

هذه

رسالة عزيزة موسومة

بالوجيزه

تصنيف

الشيخ بهاء الدين

محمد بن عز الدين حسين العاملي

صدرت بمقدمة في ترجمة حياة	تم	حررها و نقحها و قابلها على
مصنفها بقلم		نسخة خطية مقرّوة على مصنفها
سعيد النفيسي		السيد محمد المشكوة

و طبعت بمطبعة المجلس الثوري بطهران

على نفقة الشيخ جمال الدين الخونساري صاحب مكتبة ايران

لسنة ١٣٥٦ الهجرية

هذه

رسالة عزيزة موسومة

بالوجيز لا

تصنيف

الشيخ بهاء الدين

محمد بن عز الدين حسين العاملي

حررها و نقحها و قابلها على
نسخة خطية مرقوة على مصنفها
السيد محمد المشكوة
تم صدرت بمقدمة في ترجمة حياة
مصنفها بقلم
سعيد النفيسي

٤٦٣٤٤٤

و طبعت بمطبعة مجلس الشورى بطهران

على نفقة الشيخ جمال الدين الخونساري صاحب مكتبة ايران



لسنة ١٣٥٦ الهجرية

١
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠
١١
١٢
١٣
١٤
١٥
١٦
١٧
١٨
١٩
٢٠
٢١
٢٢
٢٣
٢٤
٢٥
٢٦
٢٧
٢٨
٢٩
٣٠
٣١
٣٢
٣٣
٣٤
٣٥
٣٦
٣٧
٣٨
٣٩
٤٠

هذه

رسالة عزيزة موسومة

بالوجيز لا

تصنيف

الشيخ بهاء الدين

محمد بن عز الدين حسين العاملي

حررها و نققها و قابلها على
نسخة خطية مرقوة على مصنفها
السيد محمد المشكوة
ثم صدرت بمقدمة في ترجمة حياة
مصنفها بقلم
سعيد النفيسي

٤٤٤٣٢٤

و طبعت بمطبعة مجلس الشورى بطهران



على نفقة الشيخ جمال الدين الخونساري صاحب مكتبة ايران

لسنة ١٣٥٦ الهجرية

بسمه تعالی

الوجیزة یا درایه شیخ بهائی^۱

یعنی این متن کوچک، بهمین نام و نشان بدرجه ای معروف و مشهور است که ممکن نیست کسی اندک با علم درایه آشنا شده و این رساله را بخوبی ندیده و نشناخته باشد.

شهرت این نامه کم حجم جای شگفت نیست، زیرا نویسندگان بزرگ معمولاً وقتیکه اصطلاحات و مسائل علم ملکه شده، و از قیل و قال بسیار خسته و ملول شدند بنوشتن متن یعنی بساختن اینگونه کتب میپردازند. تصنیف متون هم از معدودی ساخته است که بصرف عمر در تصنیف و تألیف بر لفظ و معنی هر دو مسلط شده اند، و علم بنزد آنان بحد کمال نضج یافته است، سپس لباب ملکات علمی و افکار خویش را بدون حشو و زوائد در قالب کوچکی از الفاظ قرار میدهند، و بجامعه علم و دانش بیادگار میسپارند.

اینگونه یادگارهای گرانبها همچون عقل بسیط خلاق معقولات تفصیلی است، همچنانکه از قلم مصنف تراوش میکند هنوز سطور آن نخشکیده که صیت شهرتش دانشجویان را بکتابت و قرائت و حفظ و تفسیر و تأویل و انتقاد دعوت مینماید، و باندک مایه روزگار نسخه‌های

۱ - بهائی تخلص شیخ است چنانکه در نان و حلوا گوید:

ساقیا یکجرعه از روی کرم
بر بهائی ریز از جام قدم

ج

بیشمار آن بنحوی آفاق علم را فرا میگیرد که کتابی کوچک در قرنهاي متمادی با اینهمه بادهای حوادث همچنان پایدار و استوار است.

رساله مانحن فیه نیز همچنانکه نام «وجیزه» حکایت میکند از این قبیل تصانیف است.

قوت عربیت مصنف و جامعیت و ذوق سرشار و لطف قریحه و علی الخصوص موجز نویسی^۱ او در مقام تصنیف و تألیف بدرجه ایست که در میان دانشمندان مشرق زمین علی الاطلاق نظائر وی معدودی بیش نیستند، تاچه رسد بعلم درایه که مصنفین و تصانیف آن انگشت شمار است. علم درایه با همه اهمیتتی که برای طبقات اهل دانش از محدثین و وعاظ و متتبعین اخبار خاندان عصمت دارد و با اینکه در کتاب قضاء از شرائط اجتهاد شمرده شده، مع ذلك قرنها گذشت که این علم در مقدمات و فوائد کتب رجال و طیّ مباحث اصول فقه پراکنده و پریشان بود.

ظاهراً در میان شیعه امامی نخستین کسی که آن مطالب را گرد آورده و کتاب ساخت شهید دوم زین الدین العاملی است، پس از او شاگردش عزالدین حسین بن عبدالصمد العاملی و فرزندش بهاء الدین محمد مصنف رساله حاضر و میرداماد و جمعی دیگر^۱ بتصنیف و تألیف پرداختند.

۱ - معمولاً اساتید در آخر عکس مستوی نزد قوله: ولا عکس للمکتبین، نقل میکنند که سعدالدین تفتازانی پس از تصنیف تهذیب المنطق اعلان کرد که هر کس منطق را بعبارتی موجزتر بنویسد برای هر کلمه که کمتر نوشته است يك لیره خواهد گرفت، و گویند شیخ بهائی گفته است لو کنت قدعا صرته لاخذت منه الوف آلاف، و این جمله گرچه خالی از اغراق نیست ولی باز شاهد مدعی است چه عبارت شیخ از قبیل قوله در صمدیه: الاول کالاول والثانی کالثانی والثالث کهما، و قوله ان کان کالخلیل فکالخلیل والافکیونس والافکابدل، و امثال اینها در ایجاز و اختصار ضرب المثل شده است. ۲ - از قبیل الشیخ سلیمان البحرانی والخاقانی ومحمد جعفر استرآبادی ومحمد باقر مجلسی که رساله او هم وجیزه نام دارد.

در این میانه کتاب بهاء الدین محمد از سایر تصانیف فن همای
امتیاز و برتری را دارا است که مصنف آن نسبت بمصنّفین سابق الذکر
دارد، و بهمین جهت کتاب مزبور بدرجه ای مرغوب طلاب علم شد
که تا کنون سه چهار بار بچاپ رسیده و باز هم کم نسخه است، متأسفانه
چاپهای سابق بحدی مغلوط و مشوش است که حتی بهترین آنها (یعنی
چاپ محمد علی) که برخی حواشی هم علاوه دارد باز از بسیاری اغلاط
و پریدگی خواننده را در موقع استفاده بتردید و حیرت میاندازد.

اتفاقاً امسال دوست دیرین من آقای جمال الدین خونساری صاحب
کتابخانه ایران که خود از اهل فضل و علاقه مند بشیخ بهائی و آثار وی است
بخیال چاپ کردن رساله و جیزه افتاد، و ازین ضعیف تقاضا نمود که
تصحیح و مقابله آنرا بر عهده بگیرم، خوشبختانه يك مجموعه که قریب
ده رساله از مصنّفات شیخ در بر دارد بدستم بود که از آنجمله همین
رساله و جیزه است، این رساله‌ها تماماً در حیات مصنف و غالباً یا از روی
نسخ اصل برداشته شده و یا بنزد خود مصنف مقابله و بروی قرائت شده،
و همودر حواشی و در پایان هر يك کما بیش شرحی راجع بقرائت آن
رساله نگاشته است، نسخه و جیزه در مجموعه مزبور ما را از تکلف مقابله
و ضبط اختلاف نسخ بی نیاز نمود، ولی اضافه نمودن شرح حال مصنف
در مقدمه تصنیف حسب المعمول لابد منه است، و این کار با عجله و شتاب
بانی طبع رساله و کمی فرصت نگارنده جمع نمیشد، لذا بخواهش این ضعیف
زحمت نوشتن مقدمه را استاد معظم آقای سعید نفیسی دامت افاضاته بی دریغ
قبول نمودند، و پس از تبّع و فراهم آوردن اطلاعات مربوط بشرح حال شیخ
خلاصه و جیزه ای ترتیب دادند که اینک مقدمه رساله قرار داده شده است.

نسخه ای که از روی آن رساله و جیزه بطبع رسید همچنانکه بر مصنف
قرائت شده عیناً چاپ شد، و در مواضعی که احتمال سهو داده میشد
بین الهلالین بعلامت «ظ» بدان احتمال اشاره شده است، اصل نسخه هشت
ورق است که شروع هر صفحه بعلامت (آق...) معرفی شده، عکس
صفحه اول و آخر نیز ضمیمه مقدمه ملاحظه میشود، از حواشی آنچه
بخط کاتب متن است بمتابعت اصل با علامت (ه) ختم میشود و بهمین
جهت این حواشی از آنچه دیگری بخط نستعلیق بعدها اضافه نموده
ممتاز است.

از حاشیه نویسی و انتقاد متن که طبع رساله را بعهدۀ تعویق میانداخت
خودداری شد، کسانی که با طلاعات بیشتری مایل باشند در عربی بکتاب
مقباس الهدایه شیخ عبدالله مامقانی طبع نجف و در فارسی بدرایه فاضل
معاصر آقای شیخ علی اکبر نهاوندی طبع ایران مراجعه خواهند نمود،
نام کتب اربعه و مصنّفین آنها معروف و کتب رجال (۱) شیعه از اسامی
آنها مشحون است، کتب اربعمائه نیز متأسفانه متروک شده و بیش از
بیست سی نسخه تا کنون بنظر نگارنده نرسیده و ظاهراً چیزی دیگر بدست
نمانده است.

تهران - پانزدهم رجب الاصح ۱۳۵۶ هجری قمری مطابق ۳۰

شهریور ماه ۱۳۱۶ شمسی محمدالحسینی المشکوة

۱ - از قبیل فهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی و کثی و معالم العلماء و فهرست
منتجب الدین و رجال میر مصطفی و مامقانی و استرآبادی و بوعلی و امل الآمل و
روضات الجنات که همه بطبع رسیده و معروف است، و از قبیل رجال دیگر استرآبادی
و ریاض العلماء و جامع الرواة و رجال ابن داود و غیرها که نسخه است.

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله على نعمائه المتواترة والآلاء المستفيضه
 المتكاثرة والقوة على اشرف اهل الدنيا
 والآخرة بنينا محمد وعترته الطاهرة وبعد
 بهذه رسالة عزيزة مرسومة بالوجيزة يتقن
 خلاصة علم الدراية وتشمل على زبدة
 ما يحتاج اليه اهل الرواية جعلتها كالمنحة
 لكتاب الجبل المتين وعلى الله التوكل وبه
 استعين وهي مرتبة على مقدمة وفصول ستة

وفاقه مقدمة علم الدراية علم يبحث فيه عن سند الحديث
 الحديث ومقتنه وكيفية نقله وآداب نقله
 والحديث كلام يخل بقل المعصوم او نقله او غيره
 والاطلاق عندنا على ما ورد من غير المعصوم
 يجوز وكذلك الاثر والجز يطلق تارة على
 ما ورد من غير المعصوم من الصحابي والتابعي
 وما ورد من غير المعصوم من غير الصحابي والتابعي
 وما ورد من غير المعصوم من غير الصحابي والتابعي
 وما ورد من غير المعصوم من غير الصحابي والتابعي

قدس الله ارواحهم هم اصحاب الحديث
 من متأخرى علماء الفقه الناجية الامامة
 رضوان الله عليهم وقد وقع فيهم الله سبحانه و
 اتا اقل العباد محمد المصطفى بهما الدين
 عن الله عنه للاقته او باثارهم والاختصاص
 من انوارهم فجمعت في كتابا يحبل المتين
 خلاصة ما تضمنته الاصول الاربع من
 الاحاديث الصحاح واي ان والوثائق
 التي منها تستنبط لعمات الاحكام العنصرية
 والبعارة مهمات المطالب الفورية وسكنت
 في توضح مبانيها وتحقيق معانيها تسليكا
 برخصية الناظرين بين البصيرة ومجدد الحقائق

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله تعالى على نعمائه
 وما ورد من غير المعصوم من غير الصحابي والتابعي

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله تعالى على نعمائه
 وما ورد من غير المعصوم من غير الصحابي والتابعي

با دقتی که در تصحیح این رساله بخرج داده شد باز دو سه کلمه غلط چاپ شده که اینک با بعضی اختلافات قراآت در اینجا ثبت میشود:

ص ۲ س ۶ اختلاف ، نسخه : انتقاض ، ص ایضاً س ۱ حاشیه : الطرد والطرده ، صحیح . الطرد والطرده ، ص ۳ س ۵ حاشیه غیر ، صحیح : غیر ، ص ۴ س آخر حاشیه : لروایه ، صحیح : الروایه ، ص ۵ س ۶ و اسم نسخه : او اسم ، ص ایضاً س ۱۴ علیه ، (- کذا بالاصل والصحیح : غلبه) ص ایضاً س ایضاً ، او ورعاً او ممارسه ، نسخه : و ورعاً و ممارسه ص ۶ س ۴ بقی ، صحیح : بقی ، ص ایضاً س ۱۴ : مطلقاً (دومی حاشیه است و اشتباهاً جزو متن شده است) ، ص ۷ س ۸ : المقترنه ، نسخه : المناولة المقترنه ، ص ۹ س ۱۴ : يقارب نسخه : تقارب ،

این رساله حسب الامر جناب آقای سید نصرالله التقوی رئیس محترم دانشکده علوم معقول و منقول بچاپ رسیده است ، و چون در مؤسسه و عظم و خطابه معظم له مواد همین رساله را تدریس خواهند فرمود لهذا بدست داشتن يك نسخه برای عامه محصلین لازم است .

شرح حال مؤلف

مؤلف این رساله بهاء الدین محمد متخلص و معروف ببهائی نامی تر از آنست که درخور معرفی باشد . چه درزندگی خویش وجه درین مدت نزدیک بسیصد و بیست سال که ازمرگ او گذشته است همواره از نامور ترین دانشمندان ایران بشمار بوده و کوشی نیست که اندک بهره ای از دانش برده و نام او را نشنیده باشد و زبانی نیست که بدین گونه سخنان آشنا باشد و بنام وی نگردیده باشد .

دوست دیرین من دانشمند بزرگ مقش آقای سید محمد مشکوٰه که از بد روزگار دریناه باد روزی مرا مزده داد که رساله و جیزه در علم در ابراهیم که از شیرین ترین و استادانه ترین مؤلفات اوست صاحب همتی چاپ می کند و از من چشم دارد که سخنی چند در احوال بهاء الدین محمد عاملی در صدر آن رسالت جای دهم و او را بخوانندگان این صحایف بشناسانم . من هم درین کار درنگ نکردم ، اما چون پای در راه کوشش و طلب نهادم دیدم که در باره وی از هیچگونه خطا و غرض دریغ نکرده اند و حتی هم عصران وی در تراجمی که در باره او نوشته اند بخطا رفته و چنان دامنه اشتباه بالا گرفته است که سنگی که بر سر خاک او در مشهدست از خطا تهی نیست و بمختصری در شرح حال او نمی توان بسنده کرد . ناچار آنچه گفتنی و آوردنی بود از نهانگاه اندیشه بر جلوه گاه سواد کشیدم و رسالتی شد جدا گانه . که صدر و ذیل این رساله کوچک یارای آن نداشت و بهمین جهت آنرا با همین سطور بمطبعه دادم و اینک در شرف انتشارست و اندکی پس ازین رساله بدست یوبندگان این راه خواهد افتاد . این چند کلمه از هم گسیخته برای آنست که نخست از فرمان آن دوست که حق بسیار بر من دارد و ناشر دانش گستر این رسالت سر باز نکشیده باشم و دیگر آنکه صدر این رسالت از تعرفه حال مؤلف بزرگوار نامی آن تهی نماند و آنچه در احوال وی مسلم است و شک پذیر نیست و جیزه مانند درین دوسه صحیفه جای گیرد و کسانی را که خواهان بیش از اینند بدان رسالت که بزودی انتشار خواهد یافت حواله می کنم .

بهاء الدین محمد بن عزالدین حسین بن عبدالصمد بن شمس الدین محمد بن علی بن حسن بن محمد بن صالح حارثی همدانی عاملی جبعی یا جباعی لویزانی معروف و متخلص ببهائی از خاندان دانش و یارسانی و کرامت بود. نسب این خاندان بحارث بن عبد الله همدانی معروف بحارث اعور از اصحاب مقرب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب می رسیده و این خانواده از خاندانهای معروف شیعه در جبل عامل بوده و در قریه جبع یا جباع (بفتح اول) از قراء جبل عامل در قلمرو شام یا سوریه که یکی از مراکز عمده شیعه بوده است می زیسته اند و پدران وی پیشوایان دین و یارسا و پرهیزگار بوده اند.

جد دومش شمس الدین محمد در حدود ۸۵۹ و ۸۶۰ می زیسته و جد شمس الدین محمد را کرامات بوده است.

پدرش عزالدین حسین که در غره مجرم ۹۱۸ و ولادت یافته بود از شاگردان شهید دوم بود و پس از کشته شدن آن پیشوای بزرگ شیعه در سال ۹۶۶ از سوریه رخت بر بسته و بسوی ایران رهسپار شده است زیرا که یکی از یاران وهم اندیشگان دیرین او زین الدین علی معروف بمنشار که چندی پیش از آن بهندوستان رفته بود از آنجا بایران آمده و در نزد شاه طهماسب صفوی مقرب شده و شیخ الاسلام قزوین یا تخت ایران در آن زمان کشته بود و وی عزالدین حسین را بایران خواند. عزالدین حسین در حدود سال ۹۶۶ بسن ۴۸ سالگی بایران آمده است و زن و یکی از دو پسر خود بهاء الدین محمد را که در بعلبک از قراء سوریه نزدیک دمشق حوالی غروب چهارشنبه ۲۶ ذیحجه ۹۵۳ ولادت یافته بود و درین زمان سیزده سال داشته است با خود آورده، پسر دیگر عبدالصمد که برادر مهتر بوده پیش از آنکه پدر بایران هجرت کند بحجاز رفته و در اطراف مدینه در سال ۱۰۲۰ در گذشته و پیکر او را بنجف آورده و در آنجا بخاک سپرده اند.

عزالدین حسین چون بایران آمد در بر تو حمایت زین الدین علی در دربار شاه طهماسب تقریبی یافت و معروف شد، چندی در قزوین زیست و شیخ الاسلام قزوین شد و در سال های ۹۶۷ تا ۹۶۹ در قزوین بوده است و سپس بهمین منصب بمشهد رفت و پس از چندی چون مردم هرات بدین شیعه توجهی نداشتند او را بهمان سمت بهرات فرستادند و سه قریه از اطراف هرات را باو بخشیدند و سلطان محمد میرزا خدا بنده ولیعهد ایران را هر روز جمعه پس از نماز بمسجد جامع بزرگ شهر نزد او می بردند که علم دین از وی بیاموزد و وی هشت سال در هرات ماند و گروهی بسیار بدست او بدین شیعه گرویدند و در حوالی ۹۷۹ نیز در هرات

بوده است. پس از هشت سال دوباره بقزوین رفت و از شاه طهماسب اجازت گرفت که بحج رود و پسر خود بهاء الدین محمد را باخویش بحج برد و تا ۱۸ ذیحجه ۹۸۳ نیز در مکه بوده است. سپس از آنجا بیحرین آمد، و سه ماه و سه روز پس از آن تاریخ که در مکه بوده است در ۲۳ ربیع الاول سال ۹۸۴ هنگامی که شصت و شش سال و دو ماه و هفت روز از عمر او گذشته بود در مصلی یکی از قراء بحرین در گذشت و همانجا او را بخاک سپردند و قبر او در آنجا زیارتگاه شد.

بهاء الدین محمد در زمانی که پدر در هرات بوده در قزوین بکسب دانش می پرداخته است و ظاهراً در همین زمان دختر زین الدین علی منشار را که یگانه فرزند او بوده است گرفته و شاید هم سفری بهرات برای دیدار پدر کرده باشد و سپس در ۹۸۳ با پدر بحج رفته و پس از مرگ او که وی جوانی سی و یک ساله بوده با مادر خود بایران بازگشته و ظاهراً جای نشین پدر خود و شیخ الاسلام هرات گشته است و پس از آنکه پدر زین الدین علی منشار که در پایان عمر شیخ الاسلام اصفهان پای تخت جدید ایران شده بود در گذشته است وی بدان مقام برگزیده شده.

جانشین شاه طهماسب سلطان محمد خدا بنده تربیت شده عزالدین حسین بود و البته بایسر استادش بهاء الدین محمد مهرمی ورزید و چون شاه عباس پسر محمد خدا بنده بشهریاری رسید البته او نیز بایسر استاد پدرش می بایست مهر بانی کند اینست که بهاء الدین محمد مقرب ترین دانشمند زمان در نزد شاه عباس بزرگ شد. چون مرد بسیار بخشنده بزرگوار بزرگ منش و ارسته یارسای دانشمند دانش دوست درویش مشرب صوفی منش بی آلاشی بود درین تقرب هرگز خللی راه نیافت و تا بود در همان عزت پایدار بود.

درین میان که در اصفهان می زیست و شیخ الاسلام پای تخت ایران و پیشوای مردم و استاد دانش جوان و پیشوای علمای دین و مرشد جویندگان راه یقین بود همواره گوشه نشینی و درس و بحث و تألیف را بمقامات ظاهری ترجیح می داد و با آنکه شاه عباس در سفر و حضر از ملازمت او دست نمی کشید هر گاه بهانه ای می جست و فرصتی می یافت بسفر و جهان گردی می پرداخت. از آن جمله در ۹۹۲ سفر دیگری بحج رفته و درین سفر که ظاهراً چند سال کشیده است حجاز و مصر و آسیای صغیر و سوریه و فلسطین را دیده و چندی در مصر، چندی در بیت المقدس، چندی در دمشق و در حلب و چندی نیز در عراق بوده و اما کن مشرفه عراق را زیارت کرده و درین سفر بدیار پدران خود جبل عامل نیز رفته است و همواره

با جامه درویشان و جهان گردان و ناشناس سفر میکرده است. در سال ۹۹۳ از راه تبریز ازین سفر بازگشته است.

پس از آن در سال ۱۰۰۷ سفری بخراسان کرده و در ۱۸ شوال ۱۰۰۷ در مشهد بوده و در محرم ۱۰۰۸ باصفهان باز می گشته است. سپس در پائیز ۱۰۱۰ که شاه عباس پیاده از اصفهان تا مشهد رفته است وی نیز در آن سفر همراه بوده. پس از آن در سال ۱۰۱۵ که شاه عباس بجنک آذربایجان و اران و گرجستان رفته وی نیز در آن سفر همراه بوده و در ماه صفر ۱۰۱۵ در شهر کنجه بوده است. سپس در سال ۱۰۱۹ در اصفهان بوده و در ۱۰۲۵ نیز در اصفهان می زیسته است و ظاهر آتام هرگ دیگر سفری نکرده و همواره در اصفهان بوده است.

در پایان عمر وی را حالی دست داده و جذبه و کششی درو پدید آمده و هرگ خویش را از پیش می دانسته و بهمین جهت در بروی مردم بسته و از جهان روی بر تافته است و مدتی کسی رانمی پذیرفته تا اینکه گروه شاگردان پای فشاری کرده اند و دو باره وی را بدرس و بخت واداشته اند و درین میان مشغول تالیف کتاب معروف جامع عباسی خود بوده که در چهارم شوال ۱۰۳۰ بیمار شد و هفت روز رنجور بود و پس از ۷۷ سال و ۹ ماه و ۱۴ روز عمر شب ۱۲ شوال ۱۰۳۰ در گذشت و درین زمان شاه عباس بتابستانگاه رفته و در شهر نبود و اعیان شهر جنازه او را برداشتند و در میدان نقش جهان اصفهان روز تشییع جنازه وی چنان مردم انبوه شده بودند که جانبود جنازه را بگردانند و در مسجد جامع عتیق اصفهان بپیکر او را غسل دادند و در بقعه منسوب بامام زین العابدین که مرقد دو امامزاده در آنجاست امانت گذاشتند و پس از چند روز بمشهد بردند و در محلی در پائین یاهم چنانکه خود وصیت کرده بود بخاک سپردند، زیرا که هنگام درنگ در مشهد در آن محل درس می گفته و مقیم بوده است.

اینک مرقد او در مشهد در رأس شمالی ضلع قبله صحن جدید در فضائی که محاذی جهت قبله از ضلع پائین یامیان شبستان گرم مسجد گوهرشاد و آشیزخانه صحن جدید و مدرسه پائین یاهست در شاه نشین اطاقی واقعست که حاج رجبعلی نیلی عارف متوفی در ۱۲۸۴ را نیز در آنجا بخاک سپرده اند و ظاهراً مرقد او در فتنه هائی که در مشهد پس از انقراض صفویه روی داده است ویران شده و در سال ۱۲۸۴ دوباره آنرا ساخته اند و سنگی در همان زمان بر سر خاک او نهاده اند که شامل چند اشتباه در احوال او هست.

بهاء الدین محمد چه در دانش و چه در اخلاق از مردان بزرگ جهان بود، در علوم دین مانند فقه و تفسیر و حدیث بسیار رنج برده و بسیار تالیف کرده است، در حکمت نیز دستی داشت، در علوم دقیق مخصوصاً ریاضی و نجوم و هیئت استاد بزرگ زمان خود بود و تالیف بسیار کرده است. پس از برجیده شدن دستگاه علوم ریاضی که درهرات در زمان بازماندگان تیمور گسترده شده بود مدت نزدیک بصدسال این علوم از ایران رخت بر بسته بود و بهائی نخستین کسیست که دوباره در پایان قرن دهم و آغاز قرن یازدهم این علوم را درهرات آموخته و بار دیگر در ایران رواج داده است و بهمین جهت در حساب و هندسه و جبر و مقابله و اسطرلاب و هیئت و نجوم یگانه روزگار خود و استاد مسلم بوده و تالیف بسیار کرده است. در شعر و ادب و تاریخ و نحو و صرف بسیار دست داشته، علوم غریبه را مانند جفر و رمل می دانسته ولی از اظهار و انتشار آن خود داری میکرده و پیدا است که خود بیطلان آن بی برده بود و با این همه در میان عامه مردم ایران تردستی ها و غرائب و شگفت کاریهای بسیار درباره او رواج دارد و اسفادهای گوناگون بدو می دهند. در تصوف و عرفان نیز وی زنده کننده روش پیشینیان و بزرگان عرفای نامی ایران بوده و وی نخستین کسیست در دوره صفویه که حکمت و شریعت و طریقت را با هم جمع کرده و خود را بمزایای گوناگون طریقت آراسته و زوی از مادیات در کشیده و بی بیجهان ناپایدار هوا جس جسمانی برده و قدم در جهان پایدار معنوی روحانیت نهاده است و بهمین جهت معاصرین وی که بدان پایه از دانش و بینش نرسیده و معلومات و استعداد ذاتی او را برای درک و فهم این حقایق نداشته اند او را نشناخته اند و بدو تهمت و افترا زده اند و وی را گاهی کافر و زمانی شعبده باز و نیرنگ پرداز گفته اند.

گذشته از علم و عمل مرد بسیار شیرین زبان شیوا سخن فصیح بیانی بوده و در نظم و نثر تازی و پارسی منتهای زبردستی داشته و بر تمام هم عصران خود در سخن فصیح روان بی پیرایه بلند در دو زبان بر تری دارد. پشت کار و همت او در تالیف نیز بر همه اقران و معاصران وی می چربیده است چنانکه با آن همه مشاغل ظاهری و باطنی و سفرها و درس خواندن و درس گفتن ها و بخت کردنها نزدیک هشتاد کتاب و رساله در فنون مختلف از و بدستست که برخی از آنها در نهایت شهرت و در نوع خود یگانه است و از زمان تالیف تا کنون همواره کتاب درسی طالبان دانش بوده است. در انتشار دانش بسیار سخی و بی تاب بوده و خودداری نمی توانسته است. پس از هرگ پدرزنش چهار هزار کتاب با و ارت رسیده بود

و آنها را با کتابهای بسیار که خود گرد آورده بود در خانه خویش در اصفهان نهاد و همه را وقف کرد ولی دریغاً که پس از وی ناچیز شد و اینک بسیاری از آنها هنوز بدستست چنانکه من خود کتابهای بسیار دیده‌ام که یا بخط اوست و یا از آن وی بوده و اینک هنوز در دست مردم روزگار می‌گردد و خرید و فروش می‌شود.

شعر فارسی او که نزدیک بسیصد بیت غزل و رباعی و دو مثنوی سوانح سفر الحجاز معروف بنان و حلواوشیر و شکر از آن بدستست در بلندترین پایه خوبی شعر آن زمانست و در غزل و رباعی سخن اثر بخش شور انگیز نیر و افزای شاعران شیرین سخن صوفی مشرب ایران و مخصوصاً فخرالدین عراقی و اوحدی مراغی اصفهانی را دارد و در مثنوی گاهی پایای پیامبر شاعران جهان مولانا جلال الدین بلخی می‌رود و راستی شکفت است که شیخ زاده ای از مردم جبل عامل که پدران وی همه بیگانه تازی بوده اند در زبان فارسی بدین پایه از توانائی برسد که این اشعار را بگوید و حتی زبان شاعران متصوف ایران را بیاموزد و در نشر کتاب روان بسیار روشن فصیحی مانند جامع عباسی از خود بگذارد و البته در زبان عرب که زبان پدر و مادر او بوده است خود پیدا است که بچه پایه از قدرت رسیده است!

این مرد که راستی نادره روزگار خویش و یکی از هردان یگانه عالم و ادب ایران و پرورش یافته معارف و فرهنگ و تمدن ایران و یکی از بهترین و بلیغ ترین نمایندگان این فرهنگ و معارف در قرن دهم و یازدهم بوده است نزد بسیاری از دانشمندان بزرگ ایرانی شاگردی کرده و گروهی از بزرگان دین و دانش ایران شاگرد او بوده اند که این مختصر جای شمارش نام ایشان را ندارد و در آن رساله جداگانه بر شمرده ام.

از مؤلفات او آنچه تا کنون بد آن پی برده ام و بدستست و یا چاپ شده هشتاد کتاب و رساله است که بترتیب حروف هجا بدین قرار است:

اتنی عشریات خمس (پنج رساله در طهارت و صلوة و صوم و زکوة و حج) -
 اربعین حدیثا - اسرار البلاغه - اشعار فارسی و عربی - بحر الحساب - پند اهل دانش و هوش - تحفة حاتمیه - تشریح الافلاک - توضیح المقاصد فیما اتفق فی ایام السنه -
 تهذیب البیان - جامع عباسی - جبر و مقابله - جواب ثلث مسائل - جواب المسائل المدنیات - جواب مسائل الشیخ صالح الجزایری - جوهر فرد - حاشیه تفسیر بیضاوی - حاشیه خلاصه الرجال - حاشیه شرح العضدی - حاشیه شرح مختصر الاصول - حاشیه من لا یحضره الفقیه - حاشیه مطول - جبل المتین - حدائق الصالحین -
 الحدیقه الهالیه - حل حروف القرآن - حواشی اثنی عشریه شیخ حسن - حواشی تشریح الافلاک - حواشی زبده الاصول - حواشی شرح التذکره - حواشی شرح

تهذیب الاصول عمیدی - حواشی قواعد شهیدیه - حواشی کشف - حواشی مختلف الشیعه - خلاصه فی الحساب و الهندسه - رساله اعمال اسطرلاب - رساله تضاریر الارض - رساله فی احکام السجود و التلاوة - رساله فی استحباب السور و وجوبها - رساله فی تحقیق جهة القبله - رساله فی فقه الصلوة - رساله فی الموارث - رساله فی ان انوار سائر الکواکب مستفاده من الشمس - رساله فی حل اشکالی عطار و القمر - رساله فی الدعاء و الصلوة علی النبی - رساله فی ذبایح اهل الکتاب - رساله فی طبقات الرجال - رساله فی القصر و التخییر فی السفر - رساله فی مباحث الکرم - رساله فی نسبة اعظم الجبال الی قطر الارض - زبده فی اصول الفقه - سوانح سفر الحجاز - شرح اثنی عشریه - شرح اربعین حدیثا - شرح شرح چقمینی - شرح تفسیر قاضی بیضاوی - شرح حق الیمین - شرح دعاء صباح - شرح شرح الرومی - علی الملخص - شرح الفرائض النصیری - شیر و شکر - صغیه در اسطرلاب - الصراط المستقیم - العروة الوثقی - عین الحیات - الفوائد الصمدیه - کشکول - لغز الزبده - لغز های نثر عربی - مختصر اصول - المخالاة - هشرق الشمسین - مفتاح الفلاح - مقاله فی واجبات الصلوات الیومیه - ملخص الهیئه - وجیزه فی الدرایه - وسیله الفوز و الامان فی مدح صاحب الزمان (قصیده).

بسیاری ازین کتابها را دانشمندان ایران و خارج از ایران شرح یا حاشیه نوشته اند و باره ای از آنها چاپ شده است که همه را در آن رساله ذکر کرده ام.



اما رساله حاضر که ازین پس درین صحایف انتشار می‌یابد رساله ایست بنام وجیزه در علم درایت که بدرایه الحدیث و رساله درایه نیز معروفست و آنرا بهائی در گنج در ۱۰۱۵ تمام کرده است و از معروف ترین رسایل اوست و بهترین وجیزه ایست که درین فن نوشته اند. این رساله تاجائی که من آگاهم تا کنون سه بار در طهران چاپ شده: یکی در ذیل منتهی المقال معروف بر رجال ابوعلی در طهران در ۱۳۰۲ (پس از امل الامل از صحیفه ۷۷ تا ۷۸) و دیگر در ذیل رجال علامه چاپ طهران ۱۳۱۱ (از صحیفه ۱۸۰ تا ۱۸۴) و دیگر در ذیل کتاب وصول الاخبار الی اصول الاخبار معروف بدرایه تالیف پدرش در طهران بسال ۱۳۰۶ قمری و بار چهارم در تبریز جداگانه و بی تاریخ انتشار داده اند ولی در آن هر چهار چاپ غلط های بسیار دیده می‌شود. چاپ حاضر متکی بر نسخه اصلی ازین رساله است که برای بهاء الدین محمد در ۱۰۱۰ نوشته اند و جزو مجموعه ایست از رسائل بهائی متعلق بدوست من آقای سید محمد مشکوة بیرجندی

شامل هفت رساله: مفتاح الفلاح، وجیزه، مقاله واجبات الصلوة الیومیه، رساله فی فقه الصلوة، رساله فی تحقیق جهة القبلة، حواشی بر رساله اتنی عشریه و رساله حل لعبارة معضلة فی قواعد الاحکام و چنانکه از دو عکسی که از آغاز و انجام آن برداشته اند و با این صحایف توأمست مسلم خواهد شد نسخه ای معتبر تر از آن نتوان یافت زیرا که این نسخه را در سفر آذربایجان در شهر گنجه در ماه صفر ۱۰۱۵ کاتب برای بهائی نوشته و سراسر آنرا بهائی خوانده است و مقابله کرده و بخط خود در پایان آن رقم کرده است. نسخه ای دیگر از همین رساله نزد من هست که در پایان نسخه جبل المتین کاتب برای او نوشته است و نخست کتاب جبل المتین اوست که در مشهد تمام کرده و پس از اتمام نسخه ای که کاتب برای او نوشته است در صغیفه ای که سفید مانده بخط خود نوشته است که کتاب مزبور را در ضریح رضوی پس از فراغت از تعقیب نماز صبح آدینه ۱۸ شوال ۱۰۰۷ بیابان رسانده است و سپس نسخه رساله وجیزه در علم درایتست که همان کاتب تمام کرده و در پایان آن چنین رقم کرده است: «تمت الرساله المبارکه فی تاریخ یوم الجمعة خامس و العشرین شهر ذی الحجة الحرام احد شهور السنة التاسعة عشر بعد الالف هجرية نبوية علی مهاجرها افضل الصلوة و السلام بيد الاقل الاذل تراب اقدام العلماء العاملين الذين بانار اهل بیت النبوة مقتدین عبد الله بن ابراهیم النعمانی الحواری بیلده اصفهان حرسها الله من آفات الزمان بمدرسة شاه عباس نصره الله علی اعدائه.» و پیدا است که چهار سال پس از تالیف در روز جمعه ۲۵ ذیحجه ۱۰۱۹ کاتبی نسخه دیگری برای او نوشته که آنهم از نسخه های اصلست و این کاتب از ۱۰۰۷ تا ۱۰۱۹ مدت دوازده سال برای بهائی چیز می نوشته و در سفر خراسان با او بوده است و عبد الله بن ابراهیم نعمانی حواری نام داشته و تواند بود که از شاگردان و اصحاب او بوده باشد.

طهران خرداد ماه ۱۳۱۶

سعید نفیسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله علی نعمائه المتواترة، و آلائه المستفیضة المتکاثرة، و الصلوة علی اشرف اهل الدنیا و الآخرة، نبینا محمد و عترته الطاهرة،

و بحکم هذه رساله عزیزه، موسومة بالوجیزه، تتضمن خلاصة علم الدرایة، و تشمل علی زبدة ما یحتاج الیه اهل الروایة، جعلتها كالمقدمة لكتاب **الجبل المتین** و علی الله اتوکل و به استعین. و هی مرتبة علی مقدمة و فصول ستة و خاتمة.

مقدمة علم الدرایة علم یبحث فیہ عن سند (۱) الحدیث و متنه (۲) و کیفیة تحمله و آداب نقله، و الحدیث کلام یحکی قول المعصوم (۳) او فعله (۴) او تقریرہ، (۵) و اطلاقه عندنا علی ماورد عن غیر المعصوم تجوز و كذلك الاثر، (۶) و الخبر یطلق تارة: علی ماورد عن غیر المعصوم من الصحابی (۷) و التابعی (۸) (آ ورق ۲) و نحوهما (۹)، و اخرى علی ما یرادف الحدیث و هو الاكثر و تعریفه ح

- ۱- ای عن طریقہ من صحیحہ و سقیمہ و ما یحتاج الیه لیعرف المقبول منه و المرود ۵
- ۲- ای ما یتقوم به معنی الحدیث و انما سمي متنان لان المتن یطلق لفة علی ما ارتفع من الارض و لمتن الحدیث ارتفاع علی سنده ۵
- ۳- کأن یقول الراوی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول کذا او حدت لنا رسول الله او قال او عن رسول الله انه قال کذا و نحو ذلك ۵
- ۴- کأن یقول الراوی رایت رسول الله صلی الله علیه و آله فعل کذا ۵
- ۵- کأن یقول الراوی فعلت بحضرة النبی صلی الله علیه و آله کذا و کذا ولم یدکر انکاره ۵
- ۶- جمعه آثار (۵) ۷- الصحابی من رای النبی صلی الله علیه و آله اولقیه لقاء عادیا و مات مؤمناً کذا افاد مدظله البهی ۵
- ۸- من رای الصحابی اولقیه الخ ۵ ۹- کتاب التابعی ۵

بكلام يكون لنسبته خارج في احد الازمنة ، نعم التعريف للخبر المقابل للانشاء
لا المرادف للحديث كما ظن (١) لانتقاضه طردا (٢) بنحو زيد انسان وعكسا
بنحو قوله صلى الله عليه وآله صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي فبين الخبرين
(٣) عموم من وجه، اللهم الا ان يجعل قول الراوي قال النبي صلى الله عليه
وآله مثلاً جزءاً منه لیتّم العكس ويضاف الى التعريف قولنا يحكى الخ لیتّم
الطرد وعنه مندوحة ، (٤) ثم اختلاف عكس التعريفين بالحديث المسموع
من المعصوم عليه السلام قبل نقله عنه ظاهر ، (٥) والتزام عدم كونه حديثاً
تعسف، ولو قيل الحديث قول المعصوم او حكاية قوله او فعله او تقريره لم يكن
بعيداً ، واما نفس الفعل والتقرير فيطلق عليهما اسم السنة لا الحديث (ب و ورق ٢)
فهى اعم منه مطلقاً (٦) ومن الحديث ما يسمى حديثاً قد سبوا وهو ما يحكى كلامه
تعالى غير متحدثى بشئ منه نحو قوله تعالى : **الصُّومُ لِيْ وَاَنَا اَجْرِي عَلَيْهِ** ٧

فصل

ما يتقوم به معنى الحديث منته ، و سلسلة رواته الى المعصوم سنده ،
فان بلغت سلسله في كل طبقة (٨) حداً يؤمن معه تواطؤهم على الكذب

- ١ - شيخنا الشهيد الثاني رحمه الله ٥ - ٢ : الطرد ، و الطرد راندين و دور
کردن و يقال من هذا طردته فذهب ولا ياتي منه افتعل ولا انفعلا في لغة ردية،
الاطراد روان شدن تاج المصادر ٣ - : اي الخبر المقابل للانشاء والخبر المرادف
للحديث . ٤ - : اي نحن عنه اغتيا و لا حاجة اليه ٥ - : و التعريف الاول
ليس بشامل لذلك الحديث والثاني يشمل اذ يصدق عليه انه كلام يكون لنسبته خارج
في احد الازمنة ، عبد الرحيم عفى عنه ٥ - ٦ : لان كل سنة حديث وليس كل حديث
سنة ٧ - : بلغ قراءة ايده الله تعالى (حاشية الاصل بخط المصنف .)
٨ - : من طبقات الازمنة (٥)

فمتواتر ، ويرسم بانه خبر جماعة يفيد بنفسه القطع بصدقه ، والا فخير آحاد
ولا يفيد بنفسه الا ظناً، فان نقله في كل مرتبة ازيد من ثلثة فمستفيض ،
او انفرد به واحد في احدها (١) فغريب ، وان علمت سلسلته (٢) باجمعها
فمسند ، او سقط من اولها و احد فصاعداً فمعلق ، او من آخرها كذلك او كلها
فمرسل ، او من وسطها و احد فمقطع ، او اكثر فمعضل ، (٣) والمروى بتكرير
لفظة : عن معنعن ، ومطوى (آ ورق ٣) ذكر المعصوم مضمراً ، و قصر
السلسلة عال ، ومشتر كها كلاً او جلاً (٤) في امر خاص كالاسم (٥) والاولية
(٦) والمصافحة (٧) والتقييم (٨) و نحو ذلك مسلسل ، و مخالف المشهور
شاذ ، ثم سلسلة السند اما اماميون ومدو حون بالتعديل فصحيح وان شذ ،
او بدونه كلاً او بعضاً مع تعديل البقية فحسن ، او مسكوت عن مدحهم وذمهم
كذلك فقوى ، واما غير اماميين كلاً او بعضاً مع تعديل الكل فموثق و
يسمى قوياً ايضاً وما عدا هذه الاربعة ضعيف ، فان اشتهر العمل بمضمونه
فمقبول ، وقد يطلق الضعيف على القوى بمعنييه ، وقد يخص بالمشتمل على
جرح او تعليق او انقطاع او اضرار او ارسال ، وقد يعلم من حال مرسله
عدم ارسال عن غير الثقة (٩) فينتظم ح في سلك الصحاح كمراسيل محمد بن
ابى عمير رحمه الله وروايته احياناً عن غير الثقة لا يقدح (ب و ورق ٣) في ذلك

- ١ - : اي المراتب (٢) ٤ - : اي رواة الحديث (٥) ٣ - : اي مشكل (٥)
- ٤ - : اي اكثر (٥) ٥ - : مثل رواية محمد بن (٥) ٦ - : وهو ان يروى
الحديث جماعة الى المعصوم وكل منهم يكون ذلك الحديث اول حديث سمعه من شيخه
كذا افادهم ظله البهى (٥) ٧ - : من التصافح (٥) ٨ - : من اللقمة كحديث
الجبين والجوز (٥) ٩ - : الامامى (٥) قوله عن غير الثقة ظاهره مطلق يحتمل
الوجهين الامامى وغيره لا كن (- كذا) كلامه بعد ذلك فينتظم ح في سلك الصحاح
يؤيد الوجه الاول كما هو ظاهر .

أكما يظنّ لأنهم ذكروا أنه لا يرسل الآ عن ثقة لانه لا يروى الآ عن ثقة .

فصل

الصدق في المتواترات مقطوع ، والمنازع مكابر ، وفي الاحاد الصحاح مظلون ، وقد عمل بها المتأخرون (١) و ردها المرتضى وابن زهرة و ابن البراج وابن ادريس واكثر قدما ثنا رضى الله عنهم ، ومضمار البحث من الجانبين وسيع و لعلّ كلام المتأخرين عند التأمل اقرب ، والشيخ على ان غير المتواترات اعتضد بقريته الحق بالمتواتر في ايجاب العلم ووجوب العمل ، والآ فيسميه خبر آحاد ويجيز العمل به تارة و يمنع اخرى على تفصيل ذكره في الاستبصار ، وطعنه في التهذيب في بعض الاحاديث بانها اخبار آحاد مبني على ذلك فتشيع بعض المتأخرين عليه بان جميع احاديث التهذيب آحاد لاوجه له ، (آ ورق ٤) والحسان كالصحيح عند بعض و بشرط الانجبار باشتهار عمل الاصحاب بها عند آخرين كما في الموثقات وغيرها ، وقد شاع العمل بالضعاف في السنن وان اشتدّ ضعفها ولم ينجر ، والايراد (٢) بان اثبات احاد الاحكام الخمسة بما هذا حاله مخالف لما ثبت في محله مشهور ، والعامّة مضطربون في التفصي (٣) عن ذلك ، واما نحن معاشر الخاصة فالعمل عندنا ليس بها في الحقيقة بل بحسنة من سمع شيئاً من الثواب وهي مما تفرّدنا بروايته ، وقد بسطنا فيها (٤) الكلام في شرح الحديث الحادي والثلاثين من كتاب الاربعين .

١ - المراد منهم ابن ادريس وما بعده (٥) ٢ - القابل بهذا الايراد علامة (ظ : العلامة) الدواني (٥) ٣ - التفصي از تنكي ودشتخواري بيرون آمدن و گوشت از استخوان و اشدين تاج ٤ - في هذه لروايه (٥)

فصل

الحديث ان اشتمل على علة خفية في متنه (١) او سنده فمعلّل ، وان اختلط به كلام الراوى فتوهم انه منه او نقل مختلفي الاسناد او المتن بواحد فمدرج ، (٢) (ب ورق ٤) او اوهم السماع ممن لم يسمع منه او تعدّد شيخه بايراد مالم يشتهر من القابه مثلاً فمدّس ، (٣) او بدل بعض الرواة او كلّ السند بغيره سهواً او للرواج او الكساد فمقلوب ، او صحّف في السند (٤) او المتن (٥) فمصحّف ، والراوى ان وافق في اسمه واسم ابيه آخر لفظاً فهو المتفق (٦) والمفترق ، - او خطأ فقط فهو المؤتلف والمختلف ، او في اسمه (٧) فقط والابوان مؤتلفان فهو المتشابه ، وان وافق المروى عنه في السنن او في الاخذ عن الشيخ فرواية الاقران ، او تقدّم عليه في احدهما فرواية الاكابر عن الاصاغر .

فصل

يثبت تعديل الراوى وجرحه بقول واحد عدل عند الاكثر ، ولو اجتمع الجارح والمعدّل فالمشهور تقديم الجارح والاولى التعويل (٨) على ما يثمر عليه الظنّ كالاكثر عدداً او ورعاً او ممارسة (٩) (آ ورق ٥) والفاظ التعديل : ثقة ، حجة ، عين (١٠) ، وما اذى مؤداها . (١١) اما : متقن ، حافظ ، ضابط ، صدوق ،

١ - كحديث ترك البسمله المروى عن ابن عباس (٥) ٢ - الادراج در نوردين
٣ - التدليس في الاسناد وهوان يحدث عن الشيخ الاكبر ولعله سمعه عن دونه
كذا في التاج ٤ - كفريد وجرير (٥) ٥ - كحديث من غسل خفي حماره
يوم عرفه وجبت له الجنة (٥) ٦ - بحسب اللفظ والمفترق بحسب المعنى (٥)
٧ - اي متفق (٥) ٨ - الاعتماد ، ٩ - الممارسة و المراس با كسى يابا
جيزى واكوشيدن ، ١٠ - اي خالص (٥) ١١ - نحو ثبت وشيره (٥)

مشكور، مستقيم، زاهد، قريب الامر، ونحو ذلك (١) فيفيد المدح المطلق. والفاظ الجرح: ضعيف، مضطرب، غال، مرتفع القول، متهم، ساقط، ليس بشئ، كذوب، وضاع، وما شاكلها، (٢) دون يروي عن الضعفاء، لا يبالي عمّن اخذ، يعتمد المراسيل، واما نحو يعرف حديثه وينكر، ليس بقبي الحديث وامثال ذلك، (٣) ففي كونه جرحاً تأمل. ورواية من اتصف بفسق بعد صلاح او بالعكس لا تعتبر حتى يعلم او يظن صلاحه وقت الاداء اما وقت التحمل فلا (٤).

فصل

انحاء تحمّل الحديث سبعة:

اولها: السماع من الشيخ وهو اعلاها فيقول المتحمّل سمعت فلاناً او حدثنا او أخبرنا او تبأنا.

الثاني: القراءة عليه ويسمى العرض، (ب ورق ٥) وشرطه حفظ الشيخ او كون الاصل المصحح بيده او يد ثقة، فيقول قرأت عليه فأقرّ به ويجوز احدى تلك العبارات مقيدة بقراءة (٥) عليه على قول و مطلقة (٦) مطلقاً على آخر، وفي غير الاولى مطلقاً على ثالث، (٧) وفي حكم القراءة عليه السماع حال قراءة الغير فيقول: قرئ عليه وانا اسمع فأقرّ به، - او احدى تلك العبارات، والخلاف في اطلاقها وتقييدها كما عرفت.

الثالث: الاجازة والاكثر على قبولها ويجوز مشافهة وكتابة ولغير المميّز

- ١ - : نحوليس ببعيد وليس باجنبي وغيرهما (٥) ٢ - : نحولايبالي وغيره (٥)
- ٣ - : نحوغيرخالص وغيره (٥) ٤ - : بلغ قراءة ايدى الله تعالى (حاشية الاصل بخط المصنف) ٥ - : كما يقول حدثنا او اخبرنا او تبأنا فلاناً (كذا والظ: فلان) قراءة عليه (٥) ٦ - : اي من دون قول قراءة عليه (٥) ٧ - : اي على قول ثالث (٥)

وهي اما لمعيّن بمعين، او بغيره، او بغيره، به، او بغيره، واول هذه الاربعة اعلاها بل منع بعضهم ماعداها، ويقول اجازني رواية كذا، او احدى تلك العبارات مقيدة باجازة على قول (١).

الرابع: المناولة بان يناوله الشيخ اصله ويقول هذا سماعي مقتصراً عليه (آ ورق ٦) من دون اجزتك ونحوه، - وفيها خلاف وقبولها غير بعيد مع قيام القرينة على قصد الاجازة فيقول حدثنا مناولة وما اشبه ذلك (٢)، اما المقترنة بها لفظاً فهي اعلى انواعها.

الخامس: الكتابة بان يكتب له مرويه بخطه او يأمر بها له فيقول: كتب اليّ او حدثنا مكاتبة على قول.

السادس: الاعلام بان يعلمه ان هذا مرويه مقتصراً عليه من دون مناولة ولا اجازة والكلام في هذا وسابقه كالمناولة فيقول اعلمنا ونحوه.

السابع: الوجدان بان يجد المروى مكتوباً من غير اتصال على احد الانحاء السابقة بكتابه فيقول وجدت بخط فلان او في كتاب اخبرني فلان انه خط فلان، وفي العمل بها قولان، اما الرواية فلا.

فصل

آداب كتابة الحديث: تبين الخط، وعدم ادماج (٣) بعضه في بعض (ب ورق ٦) واعراب ما يخفى وجهه، وعدم الاخلاص بالصلوة والسلام بعد اسم النبي والائمة عليهم السلام وليكن صريحاً من غير رمز، و تكتب عند

- ١ - : والقول الاخرانه لايجوز تلك العبارات وان كان (ظ: كانت) مقيدة باجازة
- ٢ - : كماخبرنا او تبأنا مناولة وغيرهما (٥)
- ١ - : الادماج ادمجت الجبل ادرجته واحكمته و ادمجت الشئ اذالففته في ثوب والتركيب يدل على انطواء الشر هكذا في التاج

تحويل السند جاء بين المحوّل والمحوّل اليه ، واذا كان المستتر في قال او يقول عابداً الى المعصوم فليمدّ (١) اللام و يفصل بين الحدين بدائرة صغيرة من غير لون الاصل ، وان وقع سقط فان كان يسيراً كتب على سمت السطر او كثيراً فالى اعلى الصفحة يمينا او يساراً ان كان سطر او احداً ، والى اسفلها يمينا و اعلاها يساراً ان كان اكثر ، والزيادة اليسيرة تنفى بالحك مع أمن الخرق و بدونه (٢) بالضرب عليها ضرباً ظاهراً لا بكتابة : لا ، او حرف الزاى على اولها ، والى فى آخرها ، فانه ربما يخفى على الناسخ ، واذا وقع تكرار فالثانى احق بالحدك او الضرب الا ان يكون ابيّن خطأ (آ ورق ٧) او فى اول التطر .

خاتمة جميع احاديثنا الا ما ندر ينتهى الى ايّمتنا الاثنى عشر سلام الله عليهم اجمعين ، وهم ينتهون فيها الى النبي صلى الله عليه وآله ، فان علومهم مقتبسة من تلك المشكوة ، وما تضمنه كتب الخاصة رضوان الله عليهم من الاحاديث المروية عنهم عليهم السلام يزيد على ما فى الصحاح الست للعامة بكثير كما يظهر لمن تتبّع احاديث الفريقين ، وقد روى راو واحد وهو ابان بن تغلب عن امام واحد اعنى الامام ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ثلثين الف حديث كما ذكره علماء الرجال ، وكان قد جمع قدماء محدّثينا رضى الله عنهم ما وصل اليهم من احاديث ايّمتنا سلام الله عليهم فى اربعمائة كتاب تسمى الاصول ، ثم تصدّى جماعة من المتأخرين شكر الله سعيهم (ب ورق ٧) لجمع تلك الكتب وترتيبها قليلاً للانتشار و تسهيلاً

١ - مد اللام ظاهره هكذا : قال -

٢ - اى بدون زيادة (كذا والظ : الزيادة) اليسيرة او بدون امن الخرق (٥)

على طالبى تلك الاخبار ، فالفوا كتباً مبسوطه مبوّبة واصولاً مضبوطة مهذبة مشتملة على الاسانيد المتصلة باصحاب العصمة سلام الله عليهم **كالكا فى** و كتاب من لا يحضره الفقيه (١) **والتهذيب والاستبصار و مدينة العلم (١)** **والخصال والامالى (١) و عيون الاخبار (١) وغيرها (٢).**

والاصول الاربعة الاول هي التي عليها المدار فى هذه الاعصار ، اما الكافي فهو تأليف ثقة الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب الكليني الرازى عطر الله مرقدّه ، الفه فى مدة عشرين سنة ، وتوفى ببغداد سنة ثمان او تسع وعشرين و ثلثمائة ، ولجلالة شأنه عدّه جماعة من علماء العامة كابن الاثير فى كتاب جامع الاصول من المجددين لمذهب الامامية على رأس المائة (آ ورق ٨) **الثالثة** بعدما ذكر ان سيّدنا و امامنا ابا الحسن **على بن موسى الرضا** سلام الله عليه وعلى آبائه الطاهرين هو المجدد لذلك المذهب على رأس المائة الثانية ، واما كتاب من لا يحضره الفقيه فهو تأليف رئيس المحدثين حجة الاسلام ابي جعفر محمد بن **على بن بابويه** القمى قدس الله روحه ، وله طاب ثراه مؤلفات اخرى سواه يقارب ثلثمائة كتاب توفى بالرّى سنة احدى و ثمانين و ثلثمائة واما **التهذيب والاستبصار** فهما من تأليفات شيخ الطائفة **ابى جعفر محمد بن الحسن الطوسى** نور الله ضريحه ، وله تأليفات اخرى سواهما فى التفسير والاصول والفروع وغيرها ، توفى طيب الله مضجعه سنة ستين و اربعمائة بالمشهد المقدّس الغرورى على ساكنه افضل الصلوة والسلام ، - **فهو لاءالمحمدون الثلثة (ب ورق ٨) قدس الله ارواحهم هم أئمة اصحاب**

١ - هذه الاصول الخمسة كلها من ابن بابويه رحمه الله (٥)

٢ - كالتوحيد و نواب الاعمال و عقاب الاعمال و الغيبة و غيرها من ابن بابويه

رحمه الله (٥)

الحديث من متأخري علماء الفرقة الناجية الامامية رضوان الله عليهم ، وقد
وَقَفَى اللهُ سُبْحَانَهُ وَأَنَا أَقْلُ الْعِبَادِ مُحَمَّدَ الْمَشْتَهَرِ بِبِهَاءِ الدِّينِ الْعَامِلِي عَفَى اللهُ
عنه للاقتداء بأثارهم والاقْتِبَاسَ مِنْ أَنْوَارِهِمْ ، فَجَمَعْتُ فِي كِتَابِ الْجِبَلِ الْمَتِينِ
خِلاصَةَ مَا تَضَمَّنَتْهُ الْأَصُولُ الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْأَحَادِيثِ الصَّحِيحِ وَالْحَسَنِ وَالْمَوْثِقَاتِ
الَّتِي مِنْهَا تَسْتَنْبِطُ أَهْمَاتُ الْأَحْكَامِ الْفَقْهِيَّةِ وَالْيَهَاتِرُذُ مَهْمَاتُ الْمَطَالِبِ الْفِرْعَوِيَّةِ ،
وَسَلَكْتُ فِي تَوْضِيحِ مَبَانِيهَا وَتَحْقِيقِ مَعَانِيهَا مَسْلَكَ يَرْتَضِيهِ النَّظَرُونَ بِعَيْنِ
الْبَصِيرَةِ ، وَيَحْمَدُهُ الْمُتَنَوِّلُونَ بِيَدٍ غَيْرِ قَصِيرَةٍ ، وَأَسْأَلُ اللَّهَ التَّوْفِيقَ لِاتِمَامِهِ
وَالْفَوْزَ بِسَعَادَةِ اخْتِمَامِهِ أَنَّهُ سَمِيعٌ حَكِيمٌ .

تشرّفت بنقلها ببلدة كنج في شهر صفر ختم بالخير والظفر ، سنة
خمس عشرة والف وأنا أقلّ عباد الله الباري محمد أمين القاري هـ (١)

رسالة

المحرك الاول

تصنيف

ابى سليمان محمد بن طاهر بن بهرام السجستاني

من فلاسفة القرن الرابع للمهجرة

مصححة و منقحة

بقلم السيد محمد المشكوة

طبعت على نفقة مكتبة ايران

حقوق اعادة الطبع محفوظة للمصحح

چاپخانه «مركزي» تهران

١- بلغ قراءة من اوله الى آخره وفقه الله تعالى ، حرره الفقير مؤلف الرسالة محمد المشتهر
ببهاء الدين العاملي عفى عنه .

بسمه تعالی

هذه ورقات اقدمها بين يدي طلاب الفلسفة، تسمى **بالمحرك الاول** وهي من تصنيف **ابي سليمان** محمد بن طاهر بن بهرام **المنطقي السجستاني** و هو من اشهر الفلاسفة في القرن الرابع للهجرة (١)

اما اسمها فقد ذكر في صدر كل من النسختين اللتين بنى عليهما هذا المطبوع، و دل على ذلك المسمى نفسه، اذ بحث عن معنى المحرك الاول في علمي الالهي والطبيعي، فطابق بهذا السبب ذلك الاسم بما لا مزيد عليه. واما انها من تصنيف ابي سليمان المذكور فقد جاء ذلك في صدر احدي النسختين المخطوطتين وهي النسخة المحفوظة في مكتبة مجلس الشورى (سناتي على وصفها) ومع هذا نص على ذلك ابو الحسن البيهقي (المتوفى سنة ٥٦٥) في تصنيفه الموسوم بتممة صوان الحكمة (وهو ذيل لكتاب صوان الحكمة من تصنيف مصنف الرسالة) فانه عد من مصنفات ابي سليمان هذا عند ترجمته عنه «رسالة في المحرك الاول» ويكفي ذلك مؤونة انتساب الرسالة الى مصنفها، مضافا الى انه خال عن المعارض ولا يعرف كتابا بهذا الاسم نسب الى غيره فضلا عن ان اسلوب التصنيف ايضا يشهد بذلك لمن كان عارفا بالفلسفة الشرقية

١ - انظر ترجمته في الفهرست لابن النديم طبع مصر ص ٣٦٩ . و اخبار الحكماء لجمال الدين القفطي طبع مصر ص ١٨٥ - ١٨٦ ، عيون الانباء لابن ابي اصيبعة ج ١ ص ٣٢١ - ٣٢٢ ، تتمه صوان الحكمة لابي الحسن البيهقي نسخة الاستاذة الرضوية ص ٣ - ٤٥ ، نسخة محبوب القلوب للاشكوري المخزونه بكتبخانه مدرسه اسفهلار العليا ورق ١٤٣ . - نزهة الارواح لشمس الدين الشهرزوري ورق ٧٥ من النسخة الموجودة عند الاقضية الدين الدري . - نامه دانشوران ج ١ ص ٦٣٣ - ٦٣٤ ، لاسيما رسالة فارسية تنمي «شرح حال ابوسليمان منطقي سجستاني» بقلم الاستاذ العالم محمد بن عبد الوهاب القزويني طبع شالون سورسون (من بلاد باريز) سنة ١٣٥٢ ، وغيرها .

و انت ترى ان هذه رسالة صغيرة الحجم ليست تبلغ خمسين بيتاً . - لكنها كبيرة النفع وهي مع و جازتها احدي التصانيف الجليلة النافعة التي قاومت مع حوادث الف سنة مضت عليها ، و لعل السبب في ذلك ان تلك اعصار كان التصنيف فيها من المسائل العويصة على اهلها . فانهم لم يكونوا يكتبون الكتاب بايديهم الا اذا فتح الله عليهم باباً من السماء فيخصهم من بين نظرائهم بانحلال مسائل غامضة لم يسبق اليها من سواهم ، فكانوا يكتبون المسائل في كراسات و رسائل صغار تكون لهم و لتلاميذهم مذكرات عند الابحاث ، - يظهر ذلك من التتبع فيما خلفه معاصر و صاحب الرسالة و من قارب عصره لاسيما الحكماء منهم مثل الكندي و حنين و ابنه اسحق و تلميذه حبيش و اخوان الصفا و ابن الخمار و متى بن يونس القناني و تلاميذه الفارابي و ابن اعدى و صاحب هذه الرسالة و غيرهم ممن يقرب زمانهم (١)

و مع هذا فان الرسالة هذه بخصوصها كافلة لبحث مفيد (٢) . - ربطت

١ - قد استوفيت البحث عن ترجمة هؤلاء في تعاليقي على كتاب تتمه صوان الحكمة [تحت الطبع] و ايس ههنا موضع اعادتها . و عدة من رسائلهم ايضا موجودة بمكتبة مدرسة خان المروي في مجموعة منمرة بنمرة (٤٠) وفي مجاميع اخرى بمكتبة مدرسة اسفهلار العليا و مكتبة مجلس الشورى و غيرها فمن شاء فليطلبها من فهارسها .

٥ - نظيرها رسالة اخرى لابي سليمان (هي ايضا موجودة في مكتبة مجلس الشورى مع الرسالة هذه في مجموعة مخطوطة واحدة) اثبت فيها ان الاجرام السماوية ذوات انفس ناطقة وهذه مخالفة منه للحكماء المشائين مع انه يحدو حدوهم في المشرب الفلسفي واقفه فيه ابن سينا لكننا كنا نظن قبل ذلك ان ابن سينا هو اول من خالفهم (انظر شرح الاشارات طبع طهران سنة ١٣٠٥ القسم الثاني ص ١٠٥ - ١٤٧ - ١٥٢ - ٢٣٠) لكن الرسالة تحكي ان اباسليمان هو الذي حاز قصب السبق في تلك المخالفة .

بين مسألتين طبيعيتين يبحث عنها في سمع الكيان (١) هي: ان المحرك الاول صورة طبيعية للمتحرك الاول، - و الهيئة هي ان لكل متحرك محركا الى ان ينتهي الامر الى محرك ليس بمتحرك البتة، (٢) على ان - الرسالة تجدد مصطلحات علمية جيدة كانت متداولة في ذلك الزمان، ثم نسجت عليها عناكب النسيان مثل « متنفس » (بمعنى ذات النفس) و « الحركة المكانية » (بالمعنى الاعم من الاينية والوضعية) (٣) و « الحركة الدورانية » (بمعنى الحركة المستديرة = الحركة الوضعية)

ثم انالم نعر على اكثر من نسختين منها قابلناهما وهالك وصفهما: الاولى هي النسخة الخطية بكتبخانه مجلس الشورى الملى قابلناها على النسخة الآتية وصفها (انظر وصفها في فهرسة المكتبة بقلم رئيسها الفاضل الآقا يوسف الاعتصامي طبع طهران ص ٣٩٦) وهي في مجموعة رقم ٦٣٤ المحتوية ٤٢ رسالة، وقد ارمزنا عن هذه النسخة بـ (آ)

الثانية : هي نسخة في مجموعة بخط ردي مرقمط استنسخها نصير الدين حسين الحر الحسيني في حمدي (كذا) الاولى سنة ١٠٧٦

١- سمع الكيان (او السماع الطبيعي) هي الاحوال العامة للاجسام الطبيعية مثل : كل جسم متناه ، وله شكل طبيعي ، - وله متى ، - وله جهة ، سميت بذلك لانها اول ما يسمع في الطبيعات ، فهي في الطبيعي كالامور العامة في الالهي ،

٢- الى هذا اشار الحكيم السبزواري في منظومته حيث قال : ثم الطبيعي طريق الحركة ياخذ للحق سيلا سلكا ، وهي من الادلة المشهورة عندهم ، فانهم استدوا على وجود الصانع القديم تارة بالحركة نفسها ، - وتارة بحركة الافلاك ، - واخرى بحركة النفس على ما هو مشروح في كتبهم .

٣- لم ارا استعمال هاتين اللفظتين شايبا الا ان افضل الدين القاشاني استعمل اولهما في بعض رسائله الفارسية .

و المجموعة تحتوي ٣٧ رسالة كلها من تصنيف الحكماء الاقدمين عدد اوراقها ١٢٥ ورقا على القطع الربعي وهي الآن موجودة عندنا وقد اشرنا الى هذه النسخة بـ (ب)

ثم لا يخفى انالم نعتمد عند تصحيح المتن على شيء من النسختين بخصوصها وانما الفنا المتن مما كان اقرب الى الصحة من النسختين ، وعليه فكل ما اختص بنسخة « آ » وضعناه بين هلالين () وكل ما امتاز به نسخة (ب) بخصوصها جعلناه بين معقفين [] ثم يتعلق قرآت الذيل بما وضع من المتن بين النجمة والرقم الرابط . هذا اذا كان الرقم مسبوqa بنجمة و الا فليكن زيادة على المتن يفرض وضعها موضع الرقم نفسه . (١)

طهران شعبان سنة ١٣٥٥ من الهجرة المطابق لابان ١٣١٥

سيد محمد مسكوة

١- مثاله : انك تنظر في « ص ١ » من الرسالة فترى في آخر العنوان (مقاله ابي سليمان الخ) رقم « ١ » وترى نجمة وضعت قبل العنوان ، ثم تنظر في ذيل الصفحة وهناك تقرأ « ا - ب : - » والمقصود ان ما وقع بين النجمة والعدد ليس بموجود في نسخه « ب » لان الخط الاقنى دال على ان النسخة فاقدة لما بين النجمة والعدد ، - وتنظر في الصفحة المذكورة ايضا في كلمة « في » فتراها بين نجمة وعدد ثم تقرأ في الذيل « ب : سر » يعني ان كلمة « في » لا توجد في نسخه « ب » و انما الموجود موضعها هناك كلمة « سر » وهي كلمة لا تفهم معناها في مثل هذا الموضع ، - وهكذا تنظر في الصفحة نفسها في رقم « ٦ » وهو لا يكون مسبوqa بنجمة فتقرأ في الذيل حرف « و » والمراد ان هذا الحرف موجود في نسخه « آ » لكنها زائدة عندنا فان اردت أنت ان تقرأ عن نسخه « آ » فزد الواو على المتن في موضع الرقم وقرأ المتن هكذا : « ومن الاقاويل الخ » و قس على ذلك سائر المواضع .

* مقاله ابی سلیمان محمد بن طاهر السجستانی فی المحرك الاول (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نستعين

ان اولی البحوث عن المحرك الاول ما ارتبط الكلام فی النظر الطبيعي فيه بالنظر فيما بعد الطبيعة ؛ ولست أعني بالمحرك الاول محرراً كما ما بعينه ، ولا بالمتحرك عنه متحرراً كما ما بعينه ، كما ظن من ظن بأرسطو (۲) طاليس أنه في (۳) المقالة الثامنة (۴) من السماع الطبيعي حين بين أن محرراً كما ما اول و متحرراً كما ما عنه اول ، و ان المحرك في المحيط اراد بالمحرك الاول الذات التي هي العلة الأولى و بالمتحرك الاول فلك الكل و ان ذلك المحرك في المحيط منه ، فاني أرى أنه تكلم في ذلك الكتاب في المبادئ الكلية ، والقوانين العامية للأمر الطبيعية بما هي كذلك ، ولم يتعرض لذوات الأمور ، - ليكون الناظر في الأمور اذا اسلك مسلكاً طبيعياً مطابقاً بتلك القوانين ما رام أصابة (۵) الحق فيه منها (كذا) وان كان كلام الفيلسوف يجذب الوهم الى ما ظن به حين اورد (۶) من الاقوال ملائماً للأمر ، و هكذا ينبغي ان يظن به في اكثر ما اتى به فيما بعد الطبيعة ، فان القصد من النظر (۷) تمهيد

۱ - ب : - ، ۲ - ب : سطا ، ۳ - ب : سمر (كذا) ، ۴ - آ : مئة ،

۵ - ب : اجابة ، ۶ - آ : و ، ۷ - آ : .. ،

الفصل الاول

الطريق و التوفيق (۱) على المسلك الصحيح الى المطالب اللائقة بالفلسفتين (اعني الفلسفة الطبيعية والفلسفة الالهية (ا) - يستعملها الناظر في حقائق الموجودات ، - و على ما أرى هذا الضرب من النظر في الفلسفة هو الذي اختص به ارسطو طاليس دون من تقدمه من الأوائل ، فانهم كانوا يخلطون النظر في الذوات بالنظر في الأقاليم لمعرفة احوالها والمقاييس والدستورات (التي بها* يشر (۲) صحتها) ما هو فقد جرد النظر في المقاييس والدستورات والقوانين العامية * للمعقولة (۳) و المطبوعة والموضوعة * من (۴) المواد بالفلسفة المنطقية التي يشتمل عليها المخاطبات البرهانية والجدلية و غيرهما مما يحتاج * فيه (۵) الى التحقيق والتصديق ، ثم أتى بالفلسفة الالهية و جرد النظر في القوانين الكلية للأمر بما هي [من] طبيعته في السماع الطبيعي ؛ ثم اتى بالفلسفة الالهية و جرد النظر في الطرق المؤدية اليها بما اوردته في كتب ما بعد الطبيعة وليس * لها (۶) النظر (فيما بعد الطبيعة هو النظر في ذوات الأمور الالهية لكنه النظر) في كيفية البحث عن الذوات بما هي الهيئة وارجع الآن الى ما قصدنا من الكلام و ان كنا قد اوردنا شيئاً لا يختص بما البحث عنه في هذا الموضوع فنقول :

كل محرك اول بما هو محرك اول له متحرك ، فالمتحرك الاول بما هو اول متحرك له الحركة التي هي اولى الحركات * بالاولوية (۷) و هي المكانية - و منها الحركة التي هي اشرف اصنافها وهي الحركة الدورية . و كل متحرك اما ان يكون متحركاً بالذات و اما ان يكون متحركاً بالعرض ،

۱ - آ : التوفيق ، ۲ - ظ : يتبين ، ۳ - ب : للمعقول والمظنونة ، ۴ - آ : عن ، ۵ - ب : اليه ، ۶ - لعله زائد ، ۷ - لاسيما في نسخة «آ» . ۷ - ب : بالاولوية ،

والمحرك بالذات اقدم من المتحرك بالعرض ، والمتحرك الأول الذي هو متحرك عن أول محرك (١) اقدم (و) اشرف من كل متحرك بالذات ، والمتحرك بالذات أول ، فالمتحرك الأول الذي عن أول محرك (أول) متحرك بالذات . والمتحرك بالذات مبدأ حركته [فيد] وكل جسم له مبدأ حركة فيه هو جسم طبيعي و ذلك المعنى الذي منه مبدأ حركة طبيعة . والحركة من كل متحرك و محرك وجودها في المتحرك دون المحرك ، والمتحرك دوراً الذي مبدأ حركته فيه وله يوجد الحركة فا (كذا) لمحيط دون المركز ، والمحرك الأول اذن في المحيط من كل متحرك دوراً دون المركز . والمحرك الأول صورة طبيعية للمتحرك الأول دوراً فهو متحرك بالعرض . لكن المحرك الذي ليس بمتحرك بالعرض اشرف من المحرك الذي هو متحرك بالعرض . و اذا كان كذلك فهنا محرك ما ليس بمتحرك بوجه من الوجوه . لان كل ما هو بالعرض تابع للذي هو بالذات و موجود جزء منه في اى شىء فرض ..

و اذ قد تبين ان المحرك (الأول) على ضربين: محرك أول هو صورة طبيعية للجسم المتحرك الذي هو أول متحرك دوراً هو متحرك بالعرض ، ومحرك أول ليس هو متحرك كماً بوجه من الوجوه . - قد ينبغي ان ينظر على اى وجه يحرك (كل) واحدٍ منهما المتحرك عنه فان في ذلك * بيان (٢) ما هو كل واحد من المحركين ، - و ان الذي اشار اليه الفيلسوف بانه في المحيط غير المحرك الأول (الذي) هو المبدأ القسوى و ان ذلك مع معلول هذا وهذا علته بوجه من الوجوه ، و اذ قد تبين ان

١ - آ : « أول » ، - والظ : « أول و » . ٢ - ب : ياناً ،

الفلك متنفس بما سبق من القول فيه في المقالة التي عملتها في ان الأجرام العلوية متنفسة وان نفسها النفس الناطقة ، (و) بما بينه الاسكندر وغيره (م) مالا حاجة بنا الى اعادته في هذا الموضع ، وكل جسم طبيعي متنفس فنفسه تحركه بالاشتياق نحو أخص الأشياء التي من شأنه ان يتشبه به و ذلك الشىء يحركه بالشوق الى ذاته ، (فالمتنفس غاية خارجة عن ذاته) و حركته مشوبة بضرب من الانفعال و التغيير بأن يخلع ذاته و يصير غيره والمبدأ الأول يحرك معلولاته بأن يعطيها ذاته وينقلها الى اشرف مراتبها ، اذ هو الجود المحض والخير الخالص ، دائم الفيض على جميع الموجودات ، ينال الكل من خيره وجود [ه] على قدر * استياله (١) و احتماله ، فاذن المحرك الأول الذي هو المبدأ الأول يحرك الفلك على أنه * شايق (٢) و المحرك الأول الذي هو (صورة) طبيعية في المحيط يحرك على أنه مشتاق ، فاذن قد تبين ان الفيلسوف اراد بقوله ان المحرك في (المحيط) المعنى الذي هو صورة (المحيط) طبيعية وهي * نفسه (٣) التي هي معلولة من المحرك الأول الذي هو علة اولى .

١ - ب : شبهاله ٢ - آ : سايق ، ٣ - ب : نعهه ، كذا .

الفصل الثاني

قد قلنا في أوّل كلامنا أنّ القول في المحرك الأوّل يرتبط بالنظر (الطبيعي وبالنظر) فيما بعد الطبيعة فيه، فلنقل على أيّ وجه ذلك،
 ان النظر في ارتباط المعلولات بالعلل على وجهين: **أحدهما** من هي حيث متصاعدة في اقتران بعضها ببعض الى علتها و **الثاني** من حيث سريان قوة العلة في معلولاتها، والنظر في الضرب الأوّل للفيلسوف الطبيعي، وفي الضرب الثاني لعلم ما بعد الطبيعة وههنا ضرب ثالث * ليس (١) هو بحسب المقايسة وهو النظر في الذات معرفة عن النسب و الاضافات، والكلام فيه للفلسفة الالهية، وقد تكلمنا في المحرك الأوّل الذي هو صورة طبيعته للمتحرك الأوّل فلنذكر الآن حال المحرك الأوّل الذي هو صورة مفارقة فاقول ان تسميتنا آياه الصورة انما هو بحسب نسبه الى ماد (و) انه لان [١] من حيث يلحظ ذاته * على التجريد (٢) بهذا المعنى يقال فيه انه طبيعة الكل، فان قولنا صورة تقتضي ما هي له صورة و كذلك قولنا طبيعة (٣) فن الطبيعة * فعيلة (٣) من الطبع، الفعيل بمعنى المفعول و الطبيعة معناها مطبوعة، ولهذا السبب اسم الطبيعة الاولى، او يشار به الى الصورة [٢] فنحن في النظر الطبيعي نشر باسم الصورة (الى المعنى الحاصل في المادة) وفي النظر فيما بعد الطبيعة (الى المعنى المصوّر للمادة و معطيها صورها، وفي النظر الالهي الى الذات التي اليها ينتهي مراتب القوى و ينقطع دونها الصفات التي هي بحسب المعلولات على اختلاف حالاتها في (لا) نفعالات و نفاس (٤) الصور و

١ - ب : فاس ٢ - عن التحرر ، ٣ - آ : فعليه ، ٤ - كذا والظاهر تفاسد ،

الفصل الثاني

عند قبوله للفيض، فمن حد الطبيعة بانها مبدأ الحركة والسكون للشيء الذي (هي) فيه او لا (و بالذات) لا بطريق العرض فذلك بحسب النظر الطبيعي، ومن حدها بانها قوة تنفذ في الاجسام فيعطيها التخلق والتصوّر بالصور الخاصة بواحد واحد منها فذلك بحسب النظر فيما بعد الطبيعة. و قد تجد الفيلسوف اما تكلم في حركات الاكرواحاء عددها اشار الى انها مع اختلافها وكثرتها ترجع الى ذات * محرك (١) واحدة * هي محرك الكل (٢) وفي هذا تصريح بما ذهبنا اليه * من (٣) ان المحرك الاول الذي هو العلة الاولى ليس هو (المحرك) الاول الذي في المحيط، اذ هو بذلك المعنى صورة للمتحرك الاول (و) بهذا المعنى * تصور (٤) فان كانت و المصور واحداً في الموضوع * مختلفاً (٥) بالاضافة لكن اذا اخذ المحرك الاول (٦) على انه شايق والمحرك الاول الذي به المتحرك الاول مشتاق ومتشبه به كانا مختلفين في الحد، ولم يكن المحرك الاول الذي هو الشايق في المحيط. و هذا القدر من الكلام كاف فيما اردنا بيانه. تمت * لمقالة والحمد لله حق حمده والصلوة على خير خلقه محمد وآله (٧)

١ - آ : محرّكات ، ٢ - ب : وهي محرّك الاول ، ٣ - آ : في ، ٤ - كذا والظاهر : مصوّر . ٥ - آ : مختلف ، ٦ - ب : الذي ، ٧ - ب : بعونه تعالى .





ضمیمہ

رسالہ

المحرك الاول

تصنيف

ابى سليمان محمد بن طاهر بن بهرام السجستانى

من فلاسفة القرن الرابع للهجرة

مصححة و منقحة

بقلم السيد محمد المشكوة

طبع على نفقة مكتبة ايران

حقوق اعادة الطبع محفوظة للمصحح

چاپخانه « مرکزی » تهران